

دست از طلب ندارم (دیدگاه‌های امام خمینی ره دربارهٔ تصوف)

علی تاجدینی

همشهری، ش ۳۰۹۱، ۸۵/۷/۱

چکیده: نوشته حاضر کنکاشی در باب معنای صوفی و ارتباط آن با عرفان و نظر امام دربارهٔ آن است. در این راستا نکاتی ذیل مورد توجه قرار گرفته است: بازشناسی لغوی و تاریخی صوفی و تصوف، امام خمینی و دفاع وی از تفکرات و اصطلاحات صوفیان.

واژه «صوفی» جزء آن دسته از لغات است که سرنوشت ناگواری داشته است. بخشی از سوء تفاهمات در موضوع تصوف نیز ناشی از روشن نبودن تعریف صوفی و تصوف در میان شیعیان است. بسیاری از عالمان شیعی و به‌ویژه فقهاء باشنیدن واژه صوفی و تصوف، مفاهیمی همچون درویشی، قلندری، چله‌نشینی، خانقاه‌نشینی، سماع و رقص، کشکول و تبر زین و خرقه پوشی در ذهنشان متبادر می‌شود. آن‌گاه با مقایسه این مفاهیم با روایات معصومین علیهم‌السلام به انکار صوفیه حکم می‌دهند. طبیعی است که اگر مراد از صوفی و تصوف این مفاهیم باشد، بسیاری از بزرگان صوفیه نظیر ابن عربی و عطار و مولانا، شمس تبریزی و حافظ چنین تصویری از صوفی و تصوف را پیشاپیش طرد کرده‌اند. با این وجود در تاریخ از این بزرگان به صوفی و مکتبی که متعلق به آن بوده‌اند به «تصوف» یاد شده است. از این رو باید به دقت از کسی که این واژه را به کار می‌برد، پرسیده شود که غرض وی از صوفی و تصوف چیست؟ عارف نامداری همچون سیدحیدر آملی در قرن ششم بحث و حدت «تصوف و تشیع» را مطرح می‌کند و در جهت نزدیکی صوفی و شیعه جهد بلیغی می‌ورزد. مراد نگارنده از

تصوف، مکتبی است که به صورت یک روش فکری و عملی در دامان اسلام رشد کرد و دارای مبانی نظری و عملی است. این روش منحصرأبر تصفیة نفس بر اساس سلوک الی الله و تقرب به حقیقت تا مرحله وصول به حقیقت تکیه دارد و عنایتی به استدلال عقلی ندارد. پای استدلالیان را چوبین می‌داند و معتقد است: کشف حقیقت، غایت حقیقی نیست؛ بلکه رسیدن به حقیقت را غایت تصوف می‌شناسد. مکتبی است دارای تئوری و عمل و به لحاظ نظری شبیه فلسفه است و در آثار ابن عربی و پس از وی تا زمان حاضر در اندیشه بزرگان، نظیر امام خمینی علیه السلام پدیدار گشته است.

جریان صوفیه همانند فقه و فلسفه و کلام، به لحاظ سلسله‌هایی که پشت سر یکدیگر پدید آمده و نحله‌هایی که هر یک از اساتید و مشایخ و شاگردان روش سلوکی مشخص دارد، تاریخ روشنی دارد. سلسله‌های صوفیه به عنوان مکتب عملی در میان اهل تسنن تاریخ مشخصی دارد، اما مکاتب عرفانی شیعه، سلسله‌ها و اصول فکری و روش سلوکی شان دارای ابهام زیادی است. به عنوان مثال مرحوم علامه طباطبایی علیه السلام آن‌گاه که اساتید عرفانی شان را ذکر می‌کند تا مرحوم میرزا حسینقلی همدانی علیه السلام را نام برده و تحول روحی میرزا حسینقلی را به مردم مجهول النسب با لقب جولای (پنبه زن) می‌رساند اما قبل از او را شناسایی نمی‌کند. در میان شیعیان کتابی در تصوف عملی که متکی به سیره ائمه معصومین علیهم السلام باشد و در عین حال شاخص باشد، یافت نمی‌شود.

واقعیت تاریخی حاکی از آن است که عارفان شیعه بعد نظری و تصوف را از ابن عربی و عطار و مولانا گرفته و کتاب‌های عمیقی به شیوه عرفان فلسفی نگاشته‌اند، اما نسبت به جنبه عملی تصوف مرسوم بی‌توجه بوده‌اند. از آنجا که تصوف در بُعد نظری، تفاوت چندانی با فلسفه ندارد و در حقیقت منظری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه است، مکتب تصوف، تأثیر عمیقی بر فلسفه‌های شیعی گذاشته است.

امام و دفاع از صوفیان:

در آثار امام خمینی علیه السلام به صورت پراکنده از شخصیت‌های عرفانی و مشاهیر صوفیه یاد شده است. می‌گفتند تفاسیری که بر قرآن نوشته شده است، نوعاً راهی به دهی نمی‌برد و جالب است که امام از تفاسیر شیعی که نسبت به دیگران بهتر است از مجمع البیان طبرسی و تفسیر بیان السعاده ملاسلطانعلی گنابادی رئیس فرقه گنابادی به عنوان تفسیر نسبتاً خوب یاد می‌کند. امام صریحاً از ابن عربی با عنوان «شیخ اکبر» یاد کرده و فهم آثار وی را در نهایت

بازتاب اندیشه ۶۹
 دست از طلب
 ندارم
 (دیدگاه‌های
 امام خمینی علیه السلام
 درباره تصوف)

صعوبت دانسته است. درباره مولانا تعبیری همچون عارف معنوی، عارف مشهور، عارف رومی به کار می‌برد. امام با مثنوی مأنوس بوده است. بارها از حلاج در اشعار خویش به خوبی یاد کرده و هفت شهر عطار را ستوده است.

امام در عین دفاع از صوفیه حقیقی، به مدعیان ارشاد، سخت می‌تازد. جهله صوفیه را قطاع الطریق، طریق انسانیت می‌شناسد. و می‌گوید: «در مدعی‌های ارشاد و تصوف و تهذیب باطن، گاهی شخصی پیدا می‌شود که با تکبر با مردم رفتار کند و بدبین به علما و فقها و تابعین آنها گردد و به حکما و علما طعنه‌ها زند و غیر خود و سرسپردگان به خود را اهل هلاک داند و چون دستش از علوم، تهی است علوم را خار طریق خواند و اهل آن را شیطان راه سلوک شمارد؛ با آن‌که آنچه در مقام دعوی مقام خود گوید، اقتضای خلاف اینها نماید و هادی خلاق و مرشد گمراهان، باید خود از مهلکات و مویقات مبرا باشد و از دنیا گذشته و محو جمال حق شده، باید به بندگان خدا تکبر نکند و بدبین به آنها نباشد».

امام و دفاع از تفکر صوفیه:

عرفان به معنی شناخت عام، شامل همه حوزه‌های معرفتی می‌گردد، اما به عنوان علم خاص، از فلسفه، فقه و کلام به لحاظ موضوع و روش جداست. از نظر حضرت امام علیه السلام مکتب عرفانی و زبان عرفانی در مقایسه با سایر طوایف علمی، نزدیک‌ترین مکتب به قرآن و ائمه اطهار علیهم السلام است. دلایل این امر متعدد است:

۱. بهترین دلیل برگرایش عرفانی امام در مقایسه با سایر طوایف، آثار مکتوب ایشان است که عمدتاً در حوزه معارف، کتاب‌هایی عرفانی است و برخی از آنها مانند کتاب مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه به اعتراف اهل فن - نظیر استاد سید جلال آشتیانی علیه السلام - در میان تألیفات عرفانی بی‌نظیر است.

۲. امام صراحتاً در مواضع متعددی از مکتب عرفانی دفاع کرده‌اند. در دیوان شعری که از امام راحل علیه السلام به چاپ رسیده است، ابیات زیادی وجود دارد که عشق بر عقل ترجیح یافته و عقل و فلسفه مورد ذم واقع شده‌اند؛ گرچه نقدهای امام بر جهله صوفیه نیز قابل تأمل فراوان است.

۳. امام علیه السلام در مواضع گوناگونی میان زبان عرفانی و زبان قرآن و روایات و ادعیه، مقایسه‌ای تطبیقی کرده‌اند و زبان عرفا را به پیروی از معارف آنان، نزدیک‌ترین زبان و گاهی عین زبان بزرگان دین دانسته‌اند.

در کتاب مصباح الهدایه نیز در تأیید زبان عرفانی، به برادران ایمانی توصیه می‌کنند که بدون اطلاع از اصطلاحات عرفانی، عقاید آنان را رمی به بطلان نکنند و سپس می‌فرمایند: «اگر نبود این که می‌ترسم سخن به درازا بکشد و از منظور اصلی بیرون روم، آن قدر از گفتار آنان برای تو می‌گفتم که بر آنچه ادعا کردیم یقین کرده و به آنچه بر تو خواندیم، اطمینان حاصل کنی».

امام و دفاع از اصطلاحات صوفیه:

امام در هر رشته علمی که وارد شده‌اند، تحت تأثیر مکتب عرفانی بوده‌اند. به عبارت دیگر، شاکله تفکر امام را، اندیشه‌های عرفانی ساخته است و لذا منظر امام به جهان، به انسان، به علوم، به فقه، به اقتصاد، سیاست و هنر، منظر عرفانی است.

● اشاره

۱. تصوف و عرفان:

بزرگان علم به تقسیمی درباره عرفان و تصوف اشاره کرده‌اند، که جایگاه آن را در تاریخ مشخص می‌کند. اساساً هنگامی که کلمه تصوف به کار می‌رود، به قشری اجتماعی توجه می‌شود که دارای آداب و اصول رفتاری ویژه‌ای متمایز از عموم مردم است. اما هنگامی که کلمه عرفان اطلاق شود، به جنبه اجتماعی توجه نمی‌شود بلکه به جنبه علم و معرفت توجه و تأکید می‌شود. آن گاه خلط این دو مفهوم، بدون توجه به تفاوت‌های آن دو، موجب مغالطه نویسنده شده است تا شخصیت‌هایی چون مولوی، عطار، ابن عربی و دیگران را صوفی بداند. درحالی که ایشان عارف هستند نه صوفی و اگر کلمه صوفی را در مورد متخصصان حیطه‌های عرفانی و معنوی به کار برده‌اند، با توجه به قرینه‌های گفتاری (که در مورد مبانی علمی و نظری یا معنوی بحث کرده‌اند) مرادشان عارف است نه درویش و قلندر. وانگهی تلاش سیدحیدر آملی و دیگران در مسیر تقریب عرفان با مبانی اسلام و تشیع بوده است، نه تصوف و تشیع.

۲. تصوف:

با توجه به نکته پیشین، مکتب ابن عربی و امثال وی، مکتب تصوف نیست بلکه مکتب عرفان نظری است؛ زیرا ابن عربی و بسیاری از شاگردان و پیروان وی اساساً به اصول و آداب خرافی و نادرست متصوفه معتقد نبودند، و حتی توصیه‌ای هم نکرده‌اند. بلکه در بسیاری از موارد از لحاظ معرفتی و نظری از نگرش‌های عرفانی و معنوی ابهام زدایی و خرافه زدایی کرده‌اند. و آنچه در آثار علمی امام خمینی علیه السلام و سیدحیدر آملی علیه السلام مشاهده می‌شود مبانی نظری و عملی (منطبق با شرع) مکتب عرفانی ابن عربی است نه متصوفه. وانگهی همه این بزرگان به صراحت از جهله صوفیه که دارای بُعد اجتماعی و جهالت

عوامانه داشتند و در تحلیل و اعتقاد معارف بیراهه می‌رفتند تعبیری کرده و مورد مذمت قرار داده‌اند. از این رو نسبت دادن جنبه اجتماعی و عملی (آداب خرافاتی درویش و...) به ابن عربی و پیروان وی نادرست و نارواست.

۳. مشاهیر صوفیه:

توصیه و تأکید امام خمینی علیه السلام به شخصیت‌های عرفانی نظیر ابن عربی و مولوی، جنبه عرفانی دارد نه صوفی‌گری. لذا نویسنده به دلیل عدم تفکیک مزبور میان تصوف و عرفان، این مساله را به غلط، تأیید مشاهیر! متصوفه یا صوفیه تلقی کرده است. همه تأکيدات امام خمینی از شخصیت‌های مزبور به جنبه عرفانی و مبانی نظری والای آنها مربوط است نه شخصیت اجتماعی.

از این رو تقسیم صوفیه به حقیقی و مدعی، نادرست است؛ زیرا صوفیه به هر حال صوفیه می‌باشد که همه اسباب و لوازم اجتماعی نادرست را با خود به همراه دارد. و تقابل اصلی میان صوفیه و عرفان است نه صوفیه حقیقی! و مدعی! حتی تصریح عرفا بر صوفی علاوه بر این که در معنای عارف به کار رفته، در کل منابع اصیل عرفانی به ۶۰ مورد نمی‌رسد، در حالی که لفظ عارف در این منابع به بیش از ۱۲۰۰ مورد می‌رسد.

۴. عرفان و فلسفه:

این که نویسنده میان فلسفه و عرفان تمایز اساسی قائل شده، نادرست است. زیرا درگیری عرفای قبل از ملاصدرا و حتی بسیار پیش از وی، قبل از شیخ الاشراق، با فلاسفه درگیری مبنايي هستی‌شناختي آنها با فلاسفه مشا است. اما پس از شیخ الاشراق و به ویژه بعد از ملاصدرا، نوعاً عرفا و فلاسفه اتحاد فردی داشته‌اند؛ یعنی کسی که عارف بوده فیلسوف هم بوده و منازعات آن‌چنانی گذشته در مباحث آنها دیده نمی‌شود. برعکس هم فلاسفه و هم عرفای این دوره بالاتفاق جهله صوفیه و درویش بی‌مایه را، مورد مذمت و نقد قرار داده‌اند. بنابراین، حوزه عرفان و فلسفه در این دوره با هم متباین نبوده، بلکه هر دو در یک مسیر و در بسیاری از موارد متحد و یک صدا بوده‌اند.

۵. این که امام خمینی علیه السلام عارف بالله و عبد صالح پروردگار بود، جای هیچ تردیدی نیست. اما این مساله به هیچ رو به معنای تأیید صوفیه و فرقه‌های گمراه متصوفه نیست؛ بلکه به معنای توجه به مبانی اصیل و غیرقابل خدشه مکتب نظری و عملی عرفان است که خود وی به اصلاح، بازنویسی و خرافه‌زدایی آن پرداخته است.